



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Study of the stories of Ali Ashraf Darvishian at the intellectual level Emphasizing the author's attention to children and adolescents

A. Najafi, Kh. Abbaszadeh*, L. Adlparvar

Department of Persian Language and Literature, Khoy Branch, Islamic Azad University, Khoy, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 04 September 2020

Reviewed: 17 October 2020

Revised: 28 October 2020

Accepted: 18 December 2020

KEYWORDS

intellectual level,
Ali Ashraf Darvishian,
children and adolescents,
poverty

*Corresponding Author

✉ abbaszadeh.kh@iaukhoy.ac.ir

☎ (+98 461) 26432673

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: Dervishes are committed writers who in most of their stories have considered the poor situation caused by poverty in society. He portrays a flawed, superstitious, and powerless society in which children and adolescents have their rights ignored. In this research, the author's intellectual level has been examined in the stories of "from this province", "waterfalls", "bread season", "with my father's songs" and "cloudy years" in relation to the position of children and adolescents.

METHODOLOGY: The research method in this research is library and the statistical population of the research is carefully studied and the author's intellectual level is extracted from them and then the sheets are classified based on the research components and the article is written analytically-descriptively based on the obtained samples.

FINDINGS: Poverty is the main subject of Dervish stories and Dervishes have criticized the worldview of a writer committed to capitalist society who has deprived the poor of children and adolescents with class distance. Poverty, in addition to economic scarcity, causes emotional crises and anomalies, which in this sense, cause the growth of working children, superstitions and ignorance, domestic violence against children, illness and death of children, child marriage at an early age, poverty and child delinquency in stories in The intellectual level of the author can be seen, the only positive thing is that the mother of the family pays attention to the children's literacy.

CONCLUSION: Children and adolescents have an important place in his works, and the main concern of the author at the intellectual level of stories is to address the problems of this group. In simple language, Darwishians have narrated their problems in short news sentences and emotional and literary descriptions. In selected stories, dervishes describe the life of the lower classes of society, which is either the adolescent character narrator or the omniscient narrator, and children and adolescents have the main characters, and the author pays special attention to them and writes the story following their problems.

DOI: [10.22034/bahareadab.2021.14.5507](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2021.14.5507)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 17	 0	 0

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

مقاله پژوهشی

بررسی داستانهای علی اشرف درویشیان در سطح فکری (با تکیه بر توجه نویسنده به کودکان و نوجوانان)

عزیزه نجفی، خداویردی عباس‌زاده*، لیلا عدل‌پرور

گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.

چکیده:

زمینه و هدف: درویشیان از نویسندگان متعهد است که در اکثر داستانهایش وضعیت نابسامان حاصل از فقر را در جامعه مورد توجه قرار داده است. او جامعه‌ای معیوب، خرافاتی و ناتوان را بتصویر کشیده است که کودکان و نوجوانان در آن حقوقشان نادیده گرفته شده است. در این پژوهش سطح فکری نویسنده، در داستانهای «از این ولایت»، «آبشوران»، «فصل نان»، «همراه آهنگهای بابام» و «سالهای ابری» در ارتباط با جایگاه کودکان و نوجوانان بررسی شده است.

روش مطالعه: روش تحقیق در این پژوهش کتابخانه‌ای است و جامعه آماری تحقیق با دقت مطالعه و سطح فکری نویسنده از آنها استخراج شده و سپس فیشها بر مبنای مؤلفه‌های تحقیق دسته‌بندی گشته است و مقاله بصورت تحلیلی - توصیفی بر مبنای نمونه‌های بدست آمده نوشته شده است.

یافته‌ها: فقر موضوع اصلی داستانهای درویشیان است و درویشیان با جهانبینی یک نویسنده ملتمز به جامعه سرمایه‌داری که با فاصله طبقاتی موجب محرومیت قشر فقیر کودک و نوجوان شده، انتقاد کرده است. فقر علاوه بر کمبود اقتصادی باعث بحرانهای عاطفی و ناهنجاریهاست که از این منظر، باعث رشد کودکان کار، اعتقادات خرافی و جاهلانه، خشونت خانواده‌ها علیه کودکان، بیماری و مرگ کودکان، ازدواج کودکان در سنین پایین، فقر و بزهکاری کودکان در داستانها در سطح فکری نویسنده دیده میشود، تنها مورد مثبت توجه مادر خانواده به سوادآموزی کودکان است.

نتیجه‌گیری: کودکان و نوجوانان جایگاه مهمی در آثار او دارند، و دغدغه اصلی نویسنده در سطح فکری داستانها، پرداختن به مشکلات این قشر است. درویشیان با زبانی ساده، جملات کوتاه خبری و توصیفات عاطفی و ادبی مشکلات آنها را بازگو کرده است. در داستانهای انتخاب شده، درویشیان زندگی طبقات پایین جامعه را توصیف کرده است که یا شخصیت نوجوان راوی داستان است و یا راوی دانای کل است و کودکان و نوجوانان شخصیت‌های اصلی را دارند و نویسنده به آنها توجه ویژه داشته و داستان را پیرموان مشکلات آنها نوشته است.

تاریخ دریافت: ۱۴ شهریور ۱۳۹۹

تاریخ داوری: ۲۶ مهر ۱۳۹۹

تاریخ اصلاح: ۰۷ آبان ۱۳۹۹

تاریخ پذیرش: ۲۸ آذر ۱۳۹۹

کلمات کلیدی:

سطح فکری، علی اشرف درویشیان، کودکان و نوجوانان، فقر.

* نویسنده مسئول:

abbasazadeh.kh@iaukhoy.ac.ir

۲۶۴۳۲۶۷۳ (+۹۸ ۴۶۱)

مقدمه

میان متن ادبی و محیط اجتماعی که متن در آن شکل میگیرد، یک رابطه مستقیم وجود دارد، رابطه‌ای که نمیتوان اهمیتش را انکار کرد (ساختار و تأویل متن، احمدی، ج ۲: ص ۶۸۷)؛ زیرا ادبیات زائیده محیط اجتماعی خودش است و هر دو (ادبیات و جامعه) در یکدیگر تأثیر متقابل دارند (آشنایی با نقد ادبی، زرین کوب: ص ۷۳)؛ بنابراین دقت در ادبیات ارتباط دوسویه جامعه را نشان میدهد و «از رهگذر چنین آثاری است که ما از سنتها و فرهنگهای قومی و ملی کشورها و ملتها آگاه میشویم» (عناصر داستان، میرصادقی: ص ۱۸). وجود داستانهای رئال در ادبیات، یک بستر مناسب برای شناخت سنتها، فرهنگها و رفتارشناسی مردمان جامعه است که میتوان با بررسی سبک‌شناسی اثر در سطح فکری این مسائل را بررسی کرد، در این سطح به این موضوع که «نویسنده چه فکر خاصی را تبلیغ میکند؟» (کلیات سبک‌شناسی، شمیسا: ص ۱۵۶) توجه میشود. درواقع درونمایه اثر است که از آن به فکر اصلی یا مضمون و یا پیام داستان تعبیر میشود (مبانی داستان کوتاه، مستور: ص ۳۰). بر این اساس جهانبینی نویسنده در آثار ادبی ما را به رهیافتهای فرهنگی و اجتماعی همان جامعه سوق میدهد. بیشک نویسنده متعهد و ملتزم به اجتماع در جهانبینی خود به مسائل جامعه توجه ویژه میکند و کمبودها و مشکلات را بازگو مینماید. «نویسنده ملتزم خود را از بسیاری از ضروریات زندگی میرهاند و فراتر از آنها به نوعی آزادگی دست مییابد و سرانجام التزام با نوعی نگرش انتقادی روشنفکرانه همراه است و سبب میشود که هنرمندان و نویسندگان متعهد نه به توصیف و تعریف نکات مثبت موجود بلکه برملا کردن نارساییها، کمبودها و محدودیتهایی بپردازد که دلیل قانع‌کننده و انسانی بر وجود آنها نیست و درنتیجه میتوانند نباشند و نقطه آغازین تنش موجود میان قدرتهای سیاسی و قشر روشنفکر متعهد در همین جاست» (جامعه‌شناسی ادبیات، وحیدا: ص ۵۹).

در این پژوهش، آثار علی اشرف درویشیان (۱۳۲۰ کرمانشاه - ۱۳۹۶ کرج) در سطح فکری بررسی شده است. تکیه اصلی تحقیق بر مضامینی است که نویسنده در ارتباط با کودکان و نوجوانان مورد توجه قرار داده است. برای مطالعه کتابهای «از این ولایت»، «آبشوران»، «فصل نان»، «همراه آهنگهای بابام»، و «سالهای ابری» انتخاب شده است که کودکان و نوجوانان در آن راوی داستان یا شخصیت‌های اصلی آن هستند. درویشیان نویسنده‌ای ملتزم و متعهد است. میرعابدینی درباره او گفته است: وی مشاهده‌گری تیزبین و آشنا با دشواریهای زندگی است و به همین دلیل آثارش را با احساسی انسانی به عدالت اجتماعی و همدردی با مردم محروم نوشته است (صد سال داستان‌نویسی در ایران، میرعابدینی: ص ۱۷۶). تحلیل آثارش در سطح فکری، مشخصات فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ای را آشکار میکند که حقوق کودکان در آن تضییع شده است و علت اصلی این موضوع «فقر» است که علاوه بر مشکل اقتصادی، از نظر فرهنگی و اجتماعی نیز نوع دیگری از زندگی را برایشان رقم زده است.

سابقه پژوهش

تحقیقات ارزنده‌ای در معرفی و بررسی کتابهای درویشیان انجام گرفته است، از جمله در کتابهایی چون «صد سال داستان‌نویسی در ایران» از حسن میرعابدینی، «آثار درویشیان در بوته نقد» از جعفر کازرونی، «مکتبهای داستان‌نویسی در ایران» از قهرمان شبیری، «ادبیات معاصر ایران نثر» از محمدرضا روزبه، «گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران داستان» از علی تسلیمی، اندیشه‌های نویسنده و درونمایه داستانها بررسی شده است. همچنین

فارسیان و علیزاده (۱۳۹۶) در مقاله «تحلیل داستانهای سالهای ابری و آبشوران از درویشیان براساس اصول مهم ناتورالیستی» درونمایه‌های مختلف داستان را از منظر مکتب ناتورالیستی بررسی کرده‌اند. ایرانزاده و سپهوند (۱۳۸۷) در مقاله «بررسی سبکی رمان سالهای ابری اثر علی اشرف درویشیان» سبک لغوی و ادبی این اثر را بررسی کرده‌اند. در چندین مقاله و رساله نیز که کلیت آثار درویشیان بررسی شده کتابهای مورد مطالعه جزو جامعه آماری است اما تاکنون آثار درویشیان بصورت مشخص و مجزا در سطح فکری در ارتباط با کودکان و نوجوانان بررسی نشده است و پژوهشی در دست نیست. در داستانهای مورد مطالعه تحقیق، کودکان و نوجوانان شخصیت‌های اصلی دارند و دغدغه فکری نویسندگان، بیان مشکلات آنهاست؛ بنابراین این پژوهش ضرورتی است در جهت شناخت جامعه‌شناسانه این آثار که میتواند مخاطب را با اعماق دردهای درونی جامعه و فقری که کودکی کردن را از کودکان گرفته است، آشنا نماید.

بحث و بررسی

جایگاه کودکان و نوجوانان در داستانهای درویشیان

درویشیان در حوزه ادبیات کودک، کتاب «قصه آن سالها» را با زبان و بیان کودکانه نوشته است، اما در دیگر داستانها که به حوزه بزرگسالان مربوط است، کودکان و نوجوانان شخصیت اصلی را دارند که راوی داستانها نیز میباشند و یا راوی دانای کل است و محوریت داستان پیرامون مشکلات کودکان و نوجوانان است. داستانها به شرح زیر معرفی کوتاه میشوند که عبارتند از:

از این ولایت: مجموعه ۱۱ داستان کوتاه است. راوی آن دانای کل است که قصه فقر و فلاکت مردم در اقشار مختلف را بازگو کرده است که هرکدام بگونه‌ای با آن درگیر هستند و در پنج داستان اول کودکان شخصیت اصلی بوده و در دیگر داستانها نیز حضور ویژه دارند.

آبشوران: شامل ۱۲ داستان کوتاه بهم‌پیوسته است. راوی آن نوجوانی به نام شریف است که با خانواده‌اش در محله فقیرنشین آبشوران کرمانشاه ساکن هستند و مشکلات خانواده را که بر محوریت فقر است، تعریف میکند.

فصل نان: شامل ۵ داستان بهم‌پیوسته است. راوی تمام داستانها، شخصیت نوجوانی به نام «علی‌اشرف» است که خود درویشیان است و براساس زندگینامه خودش نوشته است. موضوع کتاب کار کردن راوی در فصل تابستان در خانه‌های مردم است.

همراه آهنگهای بابام: شامل ۷ داستان کوتاه است، راوی دانای کل است و در چند داستان شخصیت‌های اصلی کودکان هستند که پایه‌های بزرگترها کار میکنند.

سالهای ابری: رمان چهارجلدی و طولانیترین کتاب درویشیان است. محتوای کتاب درباره سرگذشت کودکی به نام شریف است که از سه چهار سالگی او شروع میشود و تا حدود چهل سالگیش پایان مییابد. جلد اول این رمان دوران کودکی شریف است که مشکلات خانواده فقیرش را تعریف میکند.

فقر موضوع اصلی این داستانهاست که مشکلات دیگر را ایجاد کرده است «درویشیان فقر، بیماری، محرومیت و مظلومیت مردم و کودکان روستایی را بصورت کشیده است» (ادبیات معاصر نثر، روزه: ص ۸۸). مشکل فقر بدنبال خود، خشونت، جهل، بیکاری، دورغ، خرافه‌پرستی و بزهکاری را هم دارد که باعث شده است دنیای کودکان داستانها با گریه و حسرت همراه باشد؛ دنیایی که در آن کودکی نمیکند، بلکه تلخیهای زندگی را بدوش میکشند و مدام غم نان دارند و ترس از خشونت‌های خانواده و دیگران آنها را از شادی کردن دور میکند و

زودتر از آنکه کودکی کنند وارد دنیای بزرگترها میشوند. این موارد کاملاً برشی واقعی از جامعه نویسنده است، خود درویشیان گفته است: «داستانهای من واقعیهایی زندگی اجتماعی مردمی است که در بین آنها زندگی میکنم» (چون و چرا، درویشیان: ص ۲۰۴).

توجه درویشیان به این قشر بی ارتباط با زندگی او نیست. خود وی در محله فقیرنشین کرمانشاه بدنیا آمده و از کودکی سختی و تلخی فقر را چشیده است. در این داستانها گویی دوران کودکی سخت و دلخراش خود را توصیف کرده است. نام «شریف» که شخصیت اصلی راوی داستانهای اوست، از نام خودش گرفته است. این نام نمادین برای قشر فرودست جامعه است که همواره با شرافت زندگی میکنند اما دلیل فقر مجبورند با انواع مشکلات دست و پنجه نرم کنند. در داستان «فصل نان» نیز نام «علی اشرف» را آورده که کاملاً دوران نوجوانی خود اوست. گویی او با تلخی دوران کودکی خود را متعهد کرده که بزرگ شد، نویسنده بشود و این تلخیها را بنویسد. به این موضوع در کتاب «همراه آهنگهای بابام» اشاره کرده است (همراه آهنگهای بابام، درویشیان: صص ۸۹ - ۹۰).

جامعه‌گرایی و اعتقاد به تعهد اجتماعی بعنوان وظیفه عمده هنر و ادبیات است که نویسنده عمیقاً مردمی و متعهد معاصر، علی اشرف درویشیان در اکثر نزدیک به اتفاق آثارش سرسپرده آن بوده است (از دارا تا ندارد، درویشیان: صص ۷-۸). تعهد او به بازگویی این تلخیها و سختیها را در داستان «ننه جان چی شده» از مجموعه آبشوران مبینیم. در این داستان پدرخوانده دلیل فقر و جهل ناشی از آن پیوسته مادر را کتک میزند. شریف وقتی که میبیند پدر، گیس مادر را میگیرد و دور کرسی میچرخاند و برادرها از ترس جیغ میزنند میگوید: «جیغهای دلخراش اصغر همیشه در گوشم خواهم بود. این جیغها تا ابد مرا بیدار نگه خواهد داشت و مرا بر ضد آنکه همیشه خرجیش آماده است، آنکه شکمش مثل زالو پر است و کاری نمیکند که همه خرجی داشته باشند، خواهد شوراند. بر ضد آنکه گوشش کر است و جیغهای اصغر را نمیشنود، ناله‌های ننه را نمیشنود و بر ضد آنکه نفهمید و ندانست و نخواست بداند که چرا همیشه زیر چشم ننه‌ام از درد کبود بود، همیشه گیسویش شانه نزده و آشفته و پر درد و همیشه گرسنه بود تا ما نیم سیر باشیم» (آبشوران: صص ۵۳ - ۵۴). همین تعهدات در سطح فکری، او را در شمار نویسندگان موفق کشور قرار داده است.

بررسی داستانها در سطح فکری

کودکان کار

تمامی کودکان داستانهای مورد مطالعه، کودکان کار هستند؛ کودکانی مسئولیت‌پذیر که از دوران کودکی در کنار خانواده‌ها برای گذراندن زندگی به کارهای مختلف مشغول میشوند. درویشیان که خود در کودکی به کار ساختمانی و بنایی مشغول بود. در داستانهایش نیز کودکان پسر به این کار مشغول هستند، یا همراه پدر از کودکی در کارهای مختلف وارد شده‌اند. دختران نیز اغلب کلاش (گیوه کرمانشاهی) میبافند و کارهای خانه را انجام میدهند. توجه نویسنده به کودکان کار بازتاب سطح فکری در بیان تضادها، بی‌عدالتیها و فاصله طبقاتی است که نظام سرمایه‌داری بر قشر فقیر تحمیل میکند.

در داستان «فصل نان» فصل نان، فصل تابستان است که علی اشرف بعد از تعطیلی مدرسه، برای خرجی خانه و خرجی مدرسه سال آینده به سر کار میرود. مهمترین کاری که در تابستان انجام میدهد، کارگری به همراه بناها در خانه‌های مردم است، خود او به این موضوع در ابتدای داستان «روزنامه مدرسه ما» اشاره کرده و در

قسمت اول داستان نوشته است: «تابستان تمام شده بود. تابستانی که برای من فصل نان درآوردن بود. دستهایم از بیل زدن پر از پینه بود و هنوز رسوب گچهای بنایی در پشت ناخنهایم خانه داشت و جای سیلی آفتاب در پس گردن و روی گونه‌هایم مانده بود» (روزنامه دیواری مدرسه ما: ص ۵).

او برای پیدا کردن کار به میدان شهرداری کرمانشاه رفته است، در آنجا زندگی مردم را توصیف میکند و با زندگی خودش مقایسه میکند و در وصف طبقه مرفهین میگوید آنها غم هیچ چیز ندارند، مهمتر از همه دغدغه «نان» ندارند. «میدان و خیابانهای اطرافش شلوغ میشد. مردم می‌آمدند و میرفتند. زنها برای خرید، بیکارها برای پرسه زدن، دخترها و پسرها با لباسهای تمیز و نو در میان جمعیت ولو بودند. به همدیگر سلام میکردند. چشمک میزدند. قیمت اجناس را میپرسیدند. میخندیدند. سر به سر هم می گذاشتند. به بستنی‌فروشی نیش میدان میرفتند. بیرون می‌آمدند. درحالیکه باقلوا و نوشابه‌هایشان را نیم‌خورد جا می‌گذاشتند. شاد و شنگول بدون هراس از آینده. فارغ از غم پول اسم‌نویسی و کتاب و کاغذ و مهمتر از همه نان» (فصل نان: ص ۳۶).

بچه‌های دیگر از جمله برادر و خواهرش و بچه‌های فقرای دیگر مثل معصومه در داستان «بابای معصومه» همگی از کودکی کار کرده‌اند و کمک‌خرج خانه شده‌اند. آن هم به دستمزدی ناچیز که زحمت تلاش فراوان آنها نیست. در داستان «آبگوشت آلوچه» از این مجموعه گفته است: «صاحبخانه ما در بالای شهر خانه دیگری می‌ساخت. من و اکبر و اصغر میرفتیم و برایش کار میکردیم. خاک غربال میکردیم، آجر و خشت جلو دست بنا میبردیم. سنگ میکشیدیم و باز زنبه نخاله برای پر کردن کف اتاقها جمع میکردیم. صاحبخانه قول داده بود که دست آخر پس از تمام شدن خانه‌اش هرکدام یک دست کت و شلوار برای ما بخرد» (همان: صص ۲۴ - ۲۵).

در داستان «بابای معصومه»، پدر او که کارگری میکند یک روز بخاطر حمل یخچال سنگین ضربه میبندد و سه ماه در بستر می‌افتد و در این مدت معصومه که کودکی چندساله است، با گیوه‌بافی خرج خانه را درمی‌آورد: «یک روز آقای فکل کراواتی به میدان شهرداری آمد و مرا برد که یخچالشان را از تعمیرگاه به خانه ببرم. یخچال سنگین بود. وقتی میخواستیم از پله‌ها بالا ببرمش، سنگینیش روی شکم افتاد و دیگر ندانستم چه شد سر از شیر و خورشید درآوردم و معلوم شد که شکم پاره شده است از بیمارستان بیرون آمدم و سه ماه در خانه خوابیدم. بیکار. معصومه گیوه‌هایش را میبافت و پیرزن همسایه به بازار میبرد و با پولش زندگی میکردیم» (فصل نان: ص ۷۲).

همچنین داستان همراه *آهنکهای بابام* معرف کودک کار است. داستان پسری است که تابستانها همراه پدر به کوره خشت‌پزی میرود و کار میکند و بعد از اینکه آنجا آتش میگیرد و پدرش نابینا میگردد همراه او به تهران میرود و در خیابانها ساز میزند.

در داستان «قبر گبری» از این ولایت، کودک داستان مجبور است از صبح تا غروب با پدر سرکار برود و قبر یهودیان را بکنند تا بلکه عتیقه‌ای پیدا کنند و با مزد کم بفروشند که البته عاقبت نیز گرفتار زاندارمها میشوند.

فقر و خشونت علیه کودکان

درویشان به انواع بحرانهای عاطفی کودکان در خانواده‌ها و جامعه توجه ویژه کرده است. مهمترین بحران عاطفی، خشونت در خانواده‌هاست. فقر باعث کمبود عاطفه در خانواده‌ها شده است. خنده کودکان را در داستانها نمیبینیم، برعکس گریه آنها آشکار است. کودکان در خانه از مهر پدر و مادری چیزی نمیبینند، مخصوصاً پدر که

در اغلب داستانها کاملاً چهره‌ خشن دارد و پیوسته زن و فرزند را کتک میزند. کودکان در خانواده بارها بدلیل فقر از دست بزرگترها کتک میخورند یا مورد اهانت و نفرین قرار میگیرند.

در داستان آبشوران راوی و برادرش پنهانی دور از چشم مادر نان از خانه برمیدارند اما سعی میکنند مادرشان نفهمد، زیرا اگر بفهمد ناراحت میشود و آنها را کتک میزند و نفرین میکند: «آهسته میرفتیم و از خانه نان میدزدیدیم و می گذاشتیم لیفه شلوارمان تا ننه غافلگیرمان نکند. وقتی که از اتاق بیرون می آمدیم، دستهایمان را آزادانه تکان میدادیم که یعنی چیزی نبرده ایم ولی خودمان را تکان نمیدادیم که مبادا نان بیفتد. ننه اگر میدید با چنگول میان رانهایمان را کبود میکرد. مینالید و سر خود را به دیوار میزد. مینشست گوشه اتاق. زانوها را بغل میکرد. خودش را به چپ و راست تکان میداد و میموید» (آبشوران: ص ۷).

اما یکبار مادر آنها را به خاطر نان خوردن کتک میزند و خود را نفرین میکند: «کزه کن پای دیوارها به خودم. بدبخت به خودم. ریدم به گور کسی که مرا شوهر داده. روله روله براتان بکنم الاهی. پستانهایش را میگرفت به سوی آسمان و فریاد میزد: شیرم حلالتان نباشه تا روز قیامت» (همان: صص ۷-۸).

در همین مجموعه در داستان «بی» (میوه به) راوی و برادرانش اکبر و اصغر برای خرید به بازار رفته اند، اکبر یک تکه نان در دست دارد که ناگهان کودکی گرسنه آن را گاز میزند و اکبر گریه میکند. راوی رفتار خشونت آمیز مادر آن کودک را اینگونه توصیف کرده است: «مادرش ناگهان با عصبانیت او را گرفت و با چنگول گونه های زردش را گل انداخت. بعد او را به زمین زد و شلوار بچه را پایین کشید و با دندان میان رانهای سفید و بی خونس را گاز گرفت ... زن به سر بچه اش داد میزد ای گداگر سینه. آن شکمت را پاره میکنم مگر شب پدرت نیاد خانه. میدم سیخ داغ تو شکمت بکنه. تکه نان خیس از آب دهان زیر پا لگد شده بود (همان: ص ۴۴).

آنها که هر سال باید یکیشان لباس بخرند، یک کت تازه برای اصغر میخرند اما اصغر «به» بزرگ را در جیب کتش میگذارد که در نمی آید، اهل خانه در تنبیه او دشنام بکار میبرند، مادر بزرگ او را به خاطر طمع خوردن دشنام میدهد: «بی بی رویش را به طرف اصغر کرد و گفت: بچه به این بزرگی چه کارهایی میکنه، بی برای چیت بود، شکمت سوراخ بشه، دل و جیگرت بیفته تو لگن» (همان: ص ۴۹). پدر خانواده نیز با هر بهانه ای آنها را کتک میزند بویژه وقتی که از کار بیکار میشود. راوی میگوید دلش میخواهد بابا در خانه همیشه خوابیده باشد و بیدار نشود زیرا «هر وقت بلند میشد، بهانه میگرفت و کتکمان میزد» (همان: ص ۱۲).

در داستان «دکان بابام» از مجموعه «فصل نان» رفتار پدر خانواده چنان است که در موقع عصبانیت، کودک را کتک میزند. شریف راوی داستان است که همراه پدر در دکان کار میکند. تعریف میکند یک روز وقتی بارفروشی به سراغ پدرش می آید و طلب پول میوه و تره بارش را میخواهد، پدر چون پول ندارد عصبانی میشود، اصغر (برادر راوی) را میزند: «بابام پول نداشت و ناگهان از جا دررفت. مشت تو سر اصغر که نزدیکش بود کوبید و فریاد زد: من بدبخت باید شش تا مثل اینها را نان بدهم. حالا پول ندارم. بابا ندارم. آخر این چه خربزه هایی است برای من فرستاده ای نامسلمان ...» (همان: ص ۱۹).

وقتی شریف اشتباه میکند پیوسته از پدر کتک میخورد. یک روز به اشتباه دستمال خیس پیرزنی را روی قند میگذارد و قند خراب میشود در توصیف خشونت پدر با دیدن این حادثه گفته است: «دستمال را باز کرد. پر از تخم مرغ شکسته بود. ناگهان چشمهای بابام سرخ شد. مرا روی سر بلند کرد و مثل خربزه به زمین کوبید. یک مشتری جلو دکان بود. بابام یک پایش را روی شکم من گذاشته بود و به مشتری جنس می فروخت. من از آن زیر گریه و داد و فریاد میکردم ... داش عباس میانجی شد و گفت: آخر میان دل بچه را بریدی مگر اینطور کتک

میزند! هر وقتی می‌خواهی کتکشان بزنی به من بگو تا پایشان را بگیرم و تو با جارو یا چوب به کف پایشان بزنی مثل مدرسه‌ها. اکبر و اصغر از بیرون دکان با وحشت مرا تماشا میکردند و میلرزیدند. بابام که مشتری را راه انداخت پایش را از روی شکم من برداشت» (همان: ص ۲۲).

در داستان ظلم‌آباد از مجموعه «همراه آهنگهای بابام» پدر و مادر فقط بخاطر اینکه نصرت (فرزند کوچک خانه) چایش را ریخته بود با او دعوا کردند. پسر بزرگتر وقتی که خانواده‌اش غرق شدند، در بالای درخت به نصرت اندیشید که چگونه تکه نان بیات بدون چایی را جوید درحالیکه بغض داشت. «یاد برادر کوچکش نصرت افتاد که آن روز صبح چایش را موقع خوردن صبحانه ریخته بود. نصرت بی‌تقصیر بود. میخواست تکه‌ای نان بکند و چون سفت بود، دستش ناگهان به استکان چای خورد و آن را ریخت. پدرش با سیلی صورتش را گل انداخت و مادر فحشش داد. دیگر به او چای ندادند. همیشه اینطور بود. هرکس چایش را میریخت دیگر به او چای نمیدادند. نصرت نان بیات را با غصه و بغض جوید و خورد. هنوز قیافه‌اش را به یاد داشت که چگونه برای بلعیدن نان رگهای نازک و ظریف گردنش راست می‌ایستاد و چشمانش را میبست. پسرک با خودش زمزمه کرد: چه آرزویی روی دل نصرت ماند» (همان: ص ۱۶).

در داستان «مادر نمونه من» از همین مجموعه، مریم، کودک راوی داستان است که خشونت پدرش را اینچنین توصیف کرده است. پدرش بدلیل نداری گیسهای مادرش را میکشد و کتک میزند، اما مادر بخاطر اینکه مردم صدایشان را نشنوند، بی‌صدا گریه میکند و فرزندان نیز گریه میکنند: «هر وقت بابام کارو کاسبیش خوب نیست و خرجی خانه پس می‌افتد مادرم را کتک میزند. گیسوی قشنگ بافته‌شده‌اش را دور دست میپیچد دور اتاق میگرداند. مادرم مثل گوسفند چهار دست و پا بدنبال پدرم به زور کشیده میشود و گریه میکند ولی صدایش را بلند نمیکند که نبادا همسایه‌ها بفهمند. ما هم گریه‌کنان مثل بره‌هایی که مادرشان را برای سر بردن میبرند، بدنبال مادرمان میدویم و گریه میکنیم اما بخاطر مادرمان جیغ نمیکشیم و دم دهان خود را میگیریم» (همان: ص ۴۰). در داستان «قبر گبری» از مجموعه *از این ولایت*، کودک داستان، کتک‌هایی را که پدرش به مادرش میزند، میبیند و می‌خواهد جیغ بزند اما از ترس ساکت میشود، میگوید «هر وقت پدرش چیزی گیرش نمی‌آمد، توی خانه کتک‌کاری بود» (از این ولایت: ص ۲۲).

این خشونت ناشی از فقر میان خود کودکان نیز قابل مشاهده است. نمونه داستان «آبگوشت آلوچه» در مجموعه فصل نان است. در این داستان کودکان که برای کارگری رفته‌اند، خرده‌نان بیاتی را در صندوقچه‌ای میگذرانند و به محل کار میبرند تا ناهار آنها باشد و همیشه سر آن با هم دعوا دارند. «اصغر صندوق چوبی کوچکی داشت که استاد بنا اسمش را گذاشته بود صندوق بدبختی. چون چند تکه نان خشک درون صندوق بود و همیشه بر سر صندوق بین ما دعوا و زدوخورد درمیگرفت. صندوق را از خانه با نان بیات پر میکردیم و به محل کارمان میبردیم» (فصل نان: ص ۲۷). یک روز مادرشان آبگوشت آلوچه درست میکند و برایشان می‌آورد. تنها به این دلیل که اصغر زودتر لقمه‌ای از گوشت کوبیده میخورد، میان آنها دعوا میشود: «دستمال بسته را آوردیم بشقاب رویش را که گوشت کوبیده میانش بود کنار گذاشتیم. نان زیر کاسه را ترید کردیم. اصغر یک لقمه از گوشت کوبیده خورد. اکبر بامچه‌ای توی سر اصغر زد و گفت: اول باید آبگوشت را بخوریم. چرا زودتر دست‌درازی کردی؟ مگر کسی تا به حال دست زده که تو زدی؟ اشک اصغر سرازیر شد و از روی گونه‌های خاکی‌اش، که از فشار لقمه برآمده بود، گذشت. ناراحت شدم و مشتی به سینه اکبر زدم. اکبر با لگد جام آبگوشت را به وسط حیاط پرت کرد. خون به صورتم دوید و دیگر ندانستم چه کردم. مشتم را توی گوشت کوبیده فرو کردم، چنگش زدم و

توی خاکها پرت کردم. هر سه به گریه افتادیم. استاد بنا از عمو یدالله پرسید: این بچه‌ها چه خبرشانه؟ چرا امروز اینطور مثل سگ و گربه به جان هم افتاده‌اند؟ عمو یدالله جواب داد: نمیدانم. شاید بر سر ارث پدرشان دعوا میکنند. شاید هم صندوق بدبختی را باز کرده‌اند. چشمانم را با آستین پاک کردم. غربال را برداشتم و بسوی کومه‌های خاک رفتم» (از این ولایت: صص ۲۹ - ۳۰).

طلاق و بحران عاطفی کودکان

مسئله طلاق و ترک یکی از والدین نیز که در کودکان بحران عاطفی ایجاد میکند، در داستان *سالهای ابری* موردنظر درویشیان قرار گرفته است. در این داستان نبود پدر بحران روحی در مادر شریف (راوی نوجوان داستان) ایجاد کرده است. درد همیشگی مادر او این است که در کودکی پدر آنها را تنها گذاشته و مادر را طلاق داده و رفته و تاکنون نیز نیامده است. او حسرت این را دارد که روزی پدرش دست نوازش بر سر او بکشد. پدربزرگش، بی بی را طلاق را داده و زن دیگر در تهران گرفته است، این مسئله را شریف در گفتن با مادرش با زبان کودکان بسیار زیبا توصیف کرده است: «از ننه میپرسم ننه چرا بابات رفت و دیگر نیامد؟» ننه که گویی از راهی دور حرف میزند با حسرت میگوید: «رفت خانه خودش تهران.» «چرا پیش ما نماند؟» «چرا بماند؟ بی بی دیگر زن او نیست. خودش در تهران زن و بچه دارد.» «مگر شماها بچه او نیستید؟» «چرا هستیم ولی» و ناگهان از دستم عصبانی میشود «تو را به خدا شریف ولم کن بگذار به درد خودم بمیرم» آه میکشد. ساکت میماند. از اینکه مرا رنجانیده پشیمان میشود. میخواهد دلم را بدست بیاورد. دستی به سرم میکشد. «شریف هیچ وقت در زندگی دست پدرم موهایم را نوازش نکرده. این آرزویی است که به گور میبرم و تا یک متر علف روی گورم سبز بشود تا قیام قیامت این آرزو به دلم میماند» (سالهای ابری: صص ۲۳۵ - ۲۳۶).

سلیم (دایی راوی) مدام به پیش حلبی‌سازی میرود که یک بار او را همچون پدر نوازش کرده است و وقتی خواهرش به او میگوید چرا دائم آنجا میرود، در جواب میگوید: «شاید یک بار دیگر اوسا حسین حلبی‌ساز مرا بغل بگیرد و به هوا پرتابم کند. نمیدانی چقدر کیف دارد، آبجی جان» (همان: ص ۲۳۶).

فقر و خرافه‌پرستی

کودکان در خانواده‌هایی بزرگ میشوند که بدلیل فقر، به اعتقادات خرافی و بی‌منطق برای حل مشکلات زندگی متوسل میشوند و همین مسئله باعث خشونت خانواده یا بیماری و مرگ کودکان و نوجوانان میشود. در داستان آبشوران، مادر روای آمدن سیل را غضب الهی میداند و فکر میکند گناه کرده است و استغفار میکند: «سرش را میکرد به آسمان و میگفت: هاپ هاپ هاپ ای خدا سگ روسیاهی هستم به درگاهت» (آبشوران: ص ۱۰). ولی شریف میداند اینگونه نیست، بلکه خانه آنها در مقابل سیل مقاوم نیست. «من میدانستم که آب دنیا را نمیرد. آب فقط خانه‌های گلی را میبرد، خودم روزها از میان آشورا تا آن بالای شهر رفته بودم. خانه‌های سنگی و آجری را آب نمیبرد» (همانجا). بعد از چند روز کوچه خوابیدن بدنبال خانه میگردند. وقتی خانه خالی پیدا نمیشود، پدر خانواده آنها را مقصر میداند که از بدقدمی آنهاست و اصطلاح «بایه‌غشها (جغدها) و قوشمه‌ها (بدقدمها)» را بکار میبرد (همان: ص ۱۱).

نمونه روشن خرافات مجبور کردن کودکان به گریه برای عزاداری است. اهل خانه با دیدگاه خرافاتی و اعتقادات جاهلان پیوسته عزادار هستند و گریه میکنند. آنها فکر میکنند مشکلاتی که در زندگی دارند، بخاطر این است که درست عزاداری نمیکند. در داستان «بیالون (ویلون)» است که تقابل دینداری و جهل را نشان میدهد. شبها

دایی راوی کتابی با خود می‌آورد و میخواند و همه گریه میکنند؛ چنانکه «هرکس گریه نمیکرد بابا با مشت میکوبید به کله‌اش» (همان: ص ۱۸). وقتی راوی گریه نمیکند، «عمو پیره میگفت: لابد تو فکر سینماست، سینما گریه از یاد مردم برده. خر دجال همین به خدا» (همان: ص ۱۹). به گفتهٔ راوی «میان کتاب همه‌اش کشت و کشتار بود، ظلم بود، آتش‌سوزی بود. گریه‌زاری خواهرها و برادرها بود. گریه همیشه کار ما بود. موقع عزاداری عزادار بودیم، موقع جشن هم عزادار بودیم» (همان: ص ۱۹). پدر وقتی راوی در مراسم عزاداری گریه نمیکند، میگوید: «چرا گریه نمیکنی آخه حرام‌لقمه» (همانجا).

در داستان «بیماری»، مادرشان بیمار میشود اما بزرگترها برای بهبودی او به اعتقادات عامیانه روی می‌آورند؛ به قول راوی «مردم محلهٔ ما همیشه آن دمه‌های آخر دکتر را خبر میکردند» (همان: ص ۷۴). برای شفای او آب تربت میگیرند، اما آب تربت هم او را شفا نمیدهد (همان: ص ۷۰). برای نجاتش قرآن را به پشت بام میبرند و بچه‌ها را مجبور میکنند گریه کنند تا خدا آنها را ببیند و دلش بسوزد ولی حال مادر بدتر میشود (همان: صص ۷۴-۷۵) تا اینکه راوی میگوید: «همه چیز را فروختیم و آخرش هم به ضرب سوزن و دوا و دکتر ننه از نیمه‌راه مرگ و زندگی برگشت» (همان: ص ۷۵).

در داستان «دکان بابام» پدر خانواده برای اینکه کار پیدا کند متوسل به دعا میشود به او دعایی دادند که شب روی شکمش بنویسد و بخوابد، سیدی به خوابش بیاید و مشکش را حل کند. شریف میگوید در موقع خواب کاغذی را از جیبش درآورد و توی رختخواب باز کرد: «رو کرد به من و گفت: پسر بیا این دعا را با قلم درشتی روی شکم بنویس تا بینم امشب چه خوابی میبینم. کاغذ را گرفتم. بالای آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم. بقیهٔ کاغذ پر از کلمات عجیب و غریبی بود که نتوانستم بخوانم. اما جرئت نداشتم به بابا بگویم که بلد نیستم. قلم درشتی را توی دوات زدم و با زحمت روی شکم پرموی بابام دعا را رونویسی کردم. نزدیک بود پایم به شیشه جوهر بخورد و ته‌مانده‌اش هم بریزد ولی زود متوجه شدم. ننه به دعای روی شکم بابا نگاهی کرد و آهسته گفت خدایا خودت کاری بکن که این سید نورانی امشب به خواب این مرد بیاید و گرنه نمیدانم تکلیف این بچه‌های لخت‌وپخت چه میشود» (فصل نان: ص ۱۶). صبح پدر از خواب بلند میشود، میگوید سید به خوابش آمد و گفت دکان را بخرد. اما او عاقبت ورشکست میشود.

در داستان *سالهای ابری* لطیف برای اینکه پنهانی از خانه نان بردارد به اتاق می‌رود و از آنجا می‌افتد به حیاط و سرش باد میکند، خاله به خیال اینکه او را چشم زده‌اند، تخم‌مرغ برایش میشکاند: «خاله جیران پاورچین پاورچین به اتاقش می‌رود و یک تخم‌مرغ دیگر با خود می‌آورد. تخم‌مرغ را با گوشهٔ پیرهن لطیف میگیرد. بچه را چشم زده‌اند. باید برایش تخم‌مرغ بترکانم تا کسی را که چشمش زده بشناسم» (سالهای ابری: ص ۲۷۱).

وقتی بشیر را عقرب می‌گزد همه فکر میکنند «از ما بهتران» او را اذیت کرده‌اند. بجای دکتر بردن فالگیر خبر میکنند. فالگیر به ظاهر با انجام اعمال و حرکاتی جن را میگیرد. یا بی بی شریف اعتقاد به این دارد که در شب عرفات ممکن است قفلی طلا بشود. در آن شب قفلی از زیرزمین می‌آورد و کنار آب میگذارد و پیوسته میزند و میگوید آهن .. طلا.. آهن ... طلا و به او میگوید اگر امشب بتواند پیوسته این کار را تکرار کند و نخوابد، صبح قفل طلا میشود و برای شریف نیز داستانی نقل میکند که واقعاً قفلی طلا شده است: «امشب در یک لحظه مخصوص که هیچکس نمیداند چه وقت آبهای دنیا از حرکت می‌ایستند. برای یک لحظهٔ زودگذر. در آن لحظه

هرچه آرزو کنی به تو داده میشود و اگر چیزی درست در آن لحظه که آب ایستاده در آب بزنی میشود طلا» (همان: ص ۳۳۷)، اما صبح میشود و قفل طلا نمیشود و بی بی میگوید خوابش برده است (همان: ص ۳۳۸). برجسته‌ترین داستانی که خرافه‌پرستی خانواده باعث مرگ کودک میشود، داستان «گازولک» از مجموعه «از این ولایت» است. گازولک به زبان محلی جُعل یا سرگین غلطان است، حشره‌ای که روی مدفوع مینشیند (فرهنگ معین، ذیل واژه). در این داستان نوزادی مریض است و مدام گریه میکند، خانواده فقیر هزینه‌ای ندارند تا کودک را به دکتر ببرند ناچار با دیدگاه خرافاتی که دارند، او را نزد «بی بی وسط» میبرند. بی بی وسط پیرزنی است که درمانی گیاهی و دعایی میکند، او نیز چاره کار را نمیداند در نهایت چیزی به کلاه بچه میگذارد و دعا میخواند. «وردی زیر لب خواند و رو به کلاه گفت: دشمنی با حضرت عباس کردی اگر اذیت این بچه بکنی ای خدا خودت بچه‌ام را نجات بده الاهی آمین» (از این ولایت: صص ۳۴ - ۳۵). بی بی به آنها میگوید بچه آرام خواهد شد، فقط دستمال را از سرش باز نکنند. بچه را به خانه می‌آورند، صبح بچه میمیرد و آنها متوجه میشوند که بی بی وسط جعل به سر بچه بسته بود و جعل نیز خون بچه را خورده و مغزش ترکیده است: «قنداق بچه را باز کردند، بعد متوجه سرش شدند که محکم با کهنه بسته شده بود. پارچه را باز کردند، لکه‌های خون روی پارچه پیدا شد. کلاه را برداشتند. حشره درشت و سیاهی با شاخکهایش بیرون دوید. فکهایش وحشتناک و خونین بود. سوراخ درشتی روی ملاج بچه درست شده بود و خون در اطرافش دلمه بسته بود» (همان: ص ۳۶).

فقر و مرگ و میر کودکان

در داستانها دیده میشود کودکان بخاطر فقر جان خود را به دلایل گرسنگی، سرما، و بیماری از دست میدهند. درویشیان در این سطح فکری توانسته انتقاد خود را به فاصله طبقاتی جامعه و نظام سرمایه‌داری وارد کند که در آن قشر فقیر در انواع کمبودها هستند، آنها حتی تکه نانی برای خوردن ندارند، اما مردم طبقه مرفه از میان غذاهای رنگین حق انتخاب دارند. مردم فقیر حتی لباسی برای گرم کردن خود ندارند، اما مرفهین بدنبال مارکهای مختلف برای پوشششان هستند. نمونه این تفکر انتقادی در داستان *ظلم آباد* از مجموعه «همراه آهنگهای بابام» دیده میشود. در این داستان سیل به روستا می‌آید و اهالی روستا را میبرد و خانه‌ها را نابود میکنند. راوی که دانای کل است، زندگی یک خانواده فقیر را روایت میکند که سیل خانه‌شان را ویران کرده است و تنها پدر و پسر زنده مانده‌اند که در پشت بام خانه بودند. وقتی سیل می‌آید، خانه و اهل خانه را میبرد و پدر و پسر میمانند. پسرک در سرمای شب بر درختی آویزان میشود و محکم آن را میگیرد که به آب نیفتد. پدر برای کمک آوردن او را تنها میگذارد. آنها رادیویی دارند که همراه پسر است، او گاه آن را روشن میکند. در رادیو با گوگوش (خواننده مشهور) مصاحبه میشود. در مصاحبه از غذا و مارک لباس او صحبت میشود که دقیقاً همان چیزی ست که پسر ندارد، او با اندوه به آن گوش میدهد.

«تنهایی او را به یاد رادیو انداخت آن را روشن کرد.

- خانم گوگوش شما به چه غذاهایی علاقه دارید؟

رادیو را بست و آب دهانش را قورت داد. از سرما لرزید و کت پاره و خیس پدرش را محکم به خود پیچید و دوباره برای فرار از تنهایی رادیو را گرفت.

- خانم گوگوش چرا به پرچم آمریکا علاقه دارید؟ میبینم که پشت لباستان یک پرچم آمریکا دوخته‌اید.

- خب دیگه این مدت، در فرانسه که بودم ...

رادیو را بست و به شعله‌هایی که در آب میرقصیدند چشم دوخت» (همراه آهنگهای بابام: ص ۱۸). در سرانجام داستان پسرک بدلیل سرما و گرسنگی و ناتوانی میمیرد. وقتی پدر هنگام صبح، نزد پسرش برمیگردد، او را نمی‌یابد زیرا او از گرسنگی و سرما دیگر توان آویزان شدن به درخت را نداشت و به آب افتاد و سیل او را برد. اما رادیو همچنان باز مانده است. صدایی از رادیو می‌شنود که دولت برای نجات روستاییان اقدام کرده و با هلیکوپتر نان و خرما به آنها داده است و گزارش می‌کند که حادثه تلفات جانی نداشت و رسیدگی انجام شده است. مرد خشمگین می‌شود و رادیویی را که خیلی دوستش داشت را می‌شکند.

در داستان «سه خم خسروی» از مجموعه «از این ولایت» کودکان پیرمرد فقیری بدلیل سرما میمیرند. پیرمرد دیوانه می‌شود و به پاسگاه می‌رود و می‌گوید در خانه‌اش سه خم خسروی پیدا شده است. آنها نیز به طمع گنج به خانه او می‌آیند و پیرمرد جسد سه کودکش را به آنها نشان می‌دهد. در اینجا درویشیان از زبان پیرمرد به جامعه سرمایه‌داری انتقاد می‌کنند که قشر فقیر را از یاد برده‌اند. در پایان داستان گفته است: «های‌های خشم‌آلود پیرمرد از حیاط به گوش می‌رسید. دیوانه‌وار فریاد می‌زد. مگر برای طلا به خانه‌های ما بیاین، مگر برای خم خسروی» (از این ولایت: صص ۱۸-۱۹).

در همین مجموعه، داستان «ندارد» گویای فقری است که جان کودک داستان را می‌گیرد. درویشیان با زبان نمادین اسم کودک را «نیازعلی ندارد» گذاشته است که گویای نیازمندی آدمهای داستان است. راوی داستان، معلم نیازعلی است، سر کلاس می‌گوید: «- نیازعلی ندارد؟ - حاضر. شناسنامه اش «ندارد» بود. در کلاس من خیلی از بچه‌ها شناسنامه‌شان ندارد بود» (همان: ص ۷).

نیازعلی بیمار بود و مدام سرفه‌های خونین می‌کرد، اما فقر مانع این شد که او به دکتر برده شود و عاقبت خون از گلویش آمد و در یک روز سرد زمستانی بدلیل سرمای زیاد و نبود وسایل گرمایشی از دنیا رفت؛ درحالی‌که به آرزوهایش نرسید. وقتی معلم حاضرغایب می‌کند، چند نفر می‌گویند غایب است. وقتی علت را می‌پرسد، می‌گویند: «آقا دیروز غروب مرد. از سرما آقا، خون از گلویش آمد و مرد. هی میگفت ستاره می‌خوام ستاره می‌خواهم. یک ستاره قشنگ برای من» (همان: ص ۱۲). در پایان داستان معلم درحالی‌که در روزنامه پشت پنجره تیر «بهداشت برای همه» را می‌خواند، مخاطب درد تلخ فاصله طبقاتی و کمبودهای قشر فقیر را حس می‌کند. «لکه ابر سیاهی روی دل آسمان نشسته بود. همه ساکت بودیم، چشمم افتاد به روزنامه تازه روی پنجره با خط درشت نوشته بود: «بهداشت برای همه» (همان: ص ۱۲).

فقر و بزهکاری کودکان

بزهکاری کودکان در چندین نمونه در داستانها آمده است که تمامی آنها بعلت فقر انجام گرفته است. درویشیان «علت اساسی رفتارهای نابهنجار افراد تهیدست را در فقر جستجو می‌کند» (آثار درویشیان در بوته نقد، کازرونی: ص ۵۴).

در داستان «بیالون» از مجموعه آبشوران کودکان داستان چون پول ندارند، ویلون بخرند، ناچار دزدی می‌کنند و دروغ می‌گویند: «چون عجله داشتیم و پولمان کم بود، دزدی هم کردیم. هرچه می‌خواستیم بخریم از پولش برمیداشتیم. یک مرتبه اکبر به جای سه قران، دو قران نفت خریده بود و به اندازه یک قران میان بطری شاشیده بود... از پول شمع سقاخانه هم برداشتیم. چوبدستی صاحبخانه را هم دزدکی فروختیم تا شد پول یک ویلون نیمدار و پوسیده» (آبشوران: ص ۲۱).

در همین مجموعه، شریف سرانجام بدلیل فقر مواد مخدر حمل میکند. پدرشان بدلیل بیکاری طولانی مدت به قاچاق مواد مخدر روی می آورد و عاقبت هم دستگیر میشود. بار اقتصادی خانواده بر دوش مادر می افتد، مادر مجبور میشود با چرخ خیاطی پنج بچه را بزرگ کند. او حتی برای اینکه بچه تازه بدنیا آمده گریه نکند و بخوابد تا او کار کند یک تکه تریاک به او میدهد: «ننه برای آنکه محمد بخوابد و مزاحم کار او نشود به او تریاک میداد» (همان: صص ۸۶-۸۷).

پدر زندانی میشود و کار خیاطی مادر نیز کساد میگردد. ناچار مادر چند بسته تریاک را که در خانه پنهان کرده بود، در آبپاش میگذارد و راوی آن را برای فروش به دکان عطاری میرزا میبرد (همانجا). در داستان «آبگوشت آلوچه» از مجموعه «از این ولایت»، کودکان گرسنه هستند و پول ندارند. هر چیز که به دستشان میرسد، میخورند حتی طالبی کرمالویی را که صاحبکارشان دور می اندازد، میخورند. آنها وقتی گرسنه میشوند، مجبور میشوند دزدی کنند. راوی تعریف میکند یک پاکت خرما دست پسری میبینند و آن را از دستش میقایند. «خیلی گرسنه بودیم، پسری یک پاکت پر از خرما دستش بود و از کوچه میگذشت. پسرک کت و شلوار قشنگی پوشیده بود و موی بلندی داشت. خرما شکم گرسنه ما را تحریک کرد. به اکبر گفتم: میتوانی خرما را از دستش بقاپی و فرار کنی؟ اکبر آب دهانش را قورت داد و گفت: آری آری داداش جان. هم الآن میروم. اکبر موزیانه به جلو رفت و از پسرک پرسید: آقا، خانه آقای اجاق زاده کجاست؟ پسرک تا آمد تماشای اطرافش بکند اکبر پاکت خرما را قاپید و فرار کرد» (از این ولایت: ص ۲۶).

فقر و ازدواج کودکان

درویشیان یک مورد در داستان «هتاو» از مجموعه «از این ولایت» به ارتباط فقر و ازدواج کودکان توجه کرده است. هتاو به معنی محلی آفتاب است که به لهجه مردم گیلان غرب نام دختر است. او دختر بچه کوچکی است که هنوز به سن ازدواج نرسیده است. در دنیای کودکان خود با عروسکهایش بازی میکند اما پدرش بدلیل قرضی که به «ویس مراد» دارد، ناچار میشود او را به عقد پسر ویس مراد، خداداد در بیاورد. هتاو تلخی فقر را خوب چشیده است. در مقابل چشمانش دیده است که چگونه فقر مادرش را از او گرفت، آنها پول برای درمان مادر پیدا نکردند و عاقبت او مرد. بعد از مرگ مادر، هتاو پیوسته با یاد او زندگی میکند و در کارها کمک حال مادر بزرگ است و به این زندگی فقیرانه دل خوش دارد، اما ازدواج زودهنگام او را از دنیای کودکیش جدا میکند و به کام مرگ میکشاند. پدرش هنگام عروسی به ویس مراد و پسرش میگوید «در صورتی راضی میشم که روی قرآن انگشت بذاری که تا بزرگ نشده دست به او زنم» (همان: ص ۴۶). آنها هم قول میدهند که دختر را بزرگ کنند، وقتی بزرگ شد عروسی بگیرند. هتاو که از ازدواج چیزی نمیداند به خانه آنها میرود. بعد از گذشت چند ماه ویس مراد، پسر را ترغیب به عمل ازدواج میکند، پسر با اینکه مخالف است اما گفته پدر را عملی میکند و باعث مرگ هتاو میشود. مادر بزرگ بعد از مرگ هتاو با شیون میگوید: «شدی فدای یک لقمه نان، شدی قربان یک لقمه نان» (همان: صص ۵۰-۵۱).

فقر و سوادآموزی کودکان

در داستانها میبینیم خانواده ها با اینکه در فقر بسر میبرند، توجه به سوادآموزی کودکان نکته روشن و مثبتی است که در تمامی داستانها دیده میشود. فقر مانع مدرسه رفتن کودکان نشده است. هرچند اغلب پدرها مخالف

درس خواندن است اما مادران بشدت موافق هستند و کودکان را تشویق به مدرسه رفتن کرده‌اند. در داستان آبشوران راوی گفته است شخصیت‌های بزرگتر غیر از مادر، سوادآموزی را کافری میدانند، این تفکر در آنها وجود دارد که سواد خوب نیست: «سرایدار بدش می‌آمد که درس می‌خواندیم. یک روز کتاب اکبر را پاره کرد و به بابام گفت: کتاب بچه‌ها را کافر می‌کنه. بابا می‌خواست نگذارد ما به مدرسه برویم اما ننه گریه و زاری کرد و به بابام میگفت: من خودم کلفتی میکنم تا اینا درس بخوانن به حرف اون پیر کپ‌کپو گوش نگیر. گریه ننه کار خودش را میکرد» (آبشوران: ص ۳۳).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش آثار علی اشرف درویشیان در سطح فکری با تأکید بر توجه نویسنده درباره کودکان و نوجوانان بررسی شد. نتایج بدست آمده نشان میدهد کودکان و نوجوانان جایگاه مهمی در آثار او دارند، و دغدغه اصلی نویسنده در سطح فکری داستانها، پرداختن به مشکلات این قشر است. درویشیان با زبانی ساده، جملات کوتاه خبری و توصیفات عاطفی و ادبی مشکلات آنها را بازگو کرده است. در داستانهای انتخاب شده، درویشیان زندگی طبقات پایین جامعه را توصیف کرده است که یا شخصیت نوجوان راوی داستان است و یا راوی دانای کل است و کودکان و نوجوانان شخصیت‌های اصلی را دارند و نویسنده به آنها توجه ویژه داشته و داستان را پیرموان مشکلات آنها نوشته است.

شخصیت شریف در داستانها نمادی از خود درویشیان است که دوران کودکی سختی را با فقر و تنگدستی گذرانده است. در جهانبینی نویسنده، مهمترین مشکل که باعث شده است کودکان انواع تلخیه و سختیه را در زندگیشان متحمل شوند، مسئله فقر است. کودکان در داستانهای او بدلیل فقر با انواع مشکلات مواجه هستند که کودکی کردن را از آنها گرفته است، مجبورند در کنار خانواده کار کنند، انواع خشونت‌ها را تحمل کنند و با بحرانهای عاطفی روبرو شوند یا قربانی خرافه‌پرستی و اعتقادات جاهلانه خانواده‌ها گردند. تمامی این مشکلات ریشه در فقر دارد که علاوه بر مشکلات اقتصادی، باعث ایجاد مشکلات اجتماعی و فرهنگی شده است که به رشد و تعالی کودکان و نوجوانان ضربه زده است. فقر باعث ایجاد کودکان کار، خشونت علیه کودکان، بحرانهای عاطفی، ازدواج زودهنگام، دروغ گفتن و دزدی، بیماری و مرگ کودکان شده است. اما در میان این مسائل، توجه به سوادآموزی کودکان نکته مثبتی است که در داستانها دیده میشود. در خانواده بویژه مادر کودکان با وجود فقر به مدرسه رفتن آنها اهمیت داده‌اند و کودک بیسواد در داستانها وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از پایان‌نامه دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی استخراج شده است. آقای دکتر خداوردی عباس‌زاده راهنمایی این پایان‌نامه را بر عهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. سرکار خانم عزیزه نجفی به عنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. سرکار خانم دکتر لیلا عدل‌پرور نیز با کمک به تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنماییهای تخصصی، نقش مشاور این پژوهش را ایفا کردند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی و هیئت داوران پایان نامه که نویسندگان را در انجام و ارتقاء کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

- Darvishian, Ali. (1978). From this province, Tehran: Shabgir.
- Darvishian, Ali. (1978). Our school wall newspaper, Tehran: Shabgir.
- Darvishian, Ali. (1978). With by my father's songs, Tehran: Shabahang.
- Darvishian, Ali. (1979). Bread Season, Tehran: Shabahang.
- Darvishian, Ali. (1980). Abshouran (story collection), Tehran: Yar Mohammad.
- Darvishian, Ali. (1998). Why and Why (Article, Criticism, Conversation, Lecture), Tehran: Eshareh.
- Darvishian, Ali. (2004). From not have and have (Selected Short Stories), Tehran: Eshreh.
- Darvishian, Ali. (2008). Cloudy Years, Volume One, Tehran: Cheshmeh.
- Kazeruni, Ja'far. (1998). Critique of Darvishian works, Tehran: Nedaye Farhang, p. 54.
- Mastoor, Mostafa. (2000). Basics of Short Story, Tehran, Markaz, p. 30.
- Mir Abedini, Hassan. (2006). One Hundred Years of Fiction Writing in Iran, Tehran: Cheshmeh, p. 176.
- Mirsadeghi, Jamal. (2015). Elements of the story, Tehran: Sokhan, p. 18.
- Moein, Mohammad. (2011). Encyclopedic Dictionary, Tehran: Amirkabir.
- Ruzbeh, Mohammad Reza. (2002). Contemporary prose literature, Tehran: Roozgar, p. 88.
- Shamisa, Sirus. (1994). Generalities of Stylistics, Tehran: Ferdows, p. 156.
- Vahida, Fereydoun. (2008). Sociology of Literature, Tehran: Samt, p. 59.
- Zarrinkoob, Abdolhossein. (2009). Introduction to Literary Criticism, Tehran: Sokhan, p. 73.

فهرست منابع

آبشوران، درویشیان، علی، (۱۳۵۸) تهران: یارمحمد.

آثار درویشیان در بوته نقد، کازرونی، جعفر، (۱۳۷۷) تهران: ندای فرهنگ.
ادبیات معاصر نثر، روزبه، محمدرضا، (۱۳۸۱) تهران: روزگار.
از این ولایت، درویشیان، علی، (۱۳۵۷) تهران: شبگیر.
از ندارد تا دارا، درویشیان، علی، (۱۳۸۳) برگزیده داستانهای کوتاه، تهران: اشاره.
چون و چرا، درویشیان، علی، (۱۳۷۷) مقاله، نقد، گفتگو، سخنرانی، تهران: اشاره.
روزنامه‌دیواری مدرسه ما، درویشیان، علی، (۱۳۵۷) تهران: شبگیر.
زرین کوب، عبدالحسین، آشنایی با نقد ادبی، (۱۳۸۸) تهران: سخن.
سالهای ابری، درویشیان، علی، (۱۳۸۷)، جلد اول، تهران: چشمه.
صد سال داستان‌نویسی در ایران، میرعابدینی، حسن، (۱۳۸۵) تهران: چشمه.
عناصر داستان، میرصادقی، جمال، (۱۳۹۴) تهران: سخن.
فرهنگ معین، معین، محمد، (۱۳۹۰) تهران: امیرکبیر.
فصل نان، درویشیان، علی، (۱۳۵۷) تهران: شباهنگ.
کلیات سبک‌شناسی، شمیسا، سیروس، (۱۳۷۳) تهران: فردوس.
مبانی داستان کوتاه، مستور، مصطفی، (۱۳۷۹) تهران: نشر مرکز.
جامعه‌شناسی ادبیات، وحید، فریدون، (۱۳۸۷) تهران: سمت.
همراه آهنگهای بابام، درویشیان، علی، (۱۳۵۷) تهران: شباهنگ.

معرفی نویسندگان

عزیزه نجفی: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.
(Email: Azize.n1357@gmail.com)
خداویردی عباس‌زاده: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.
(Email: abbaszadeh.kh@iaukhoy.ac.ir) (نویسنده مسئول)
لیلا عدل‌پرور: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.
(Email: Adlparvar@iaukhoy.ac.ir)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Azizeh Najafi: PhD student in Persian Language and Literature, Khoy Branch, Islamic Azad University, Khoy, Iran.
(Email: Azize.n1357@gmail.com)
Khodavirdi Abbaszadeh: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Khoy Branch, Islamic Azad University, Khoy, Iran.
(Email: abbaszadeh.kh@iaukhoy.ac.ir) Responsible autho)
Leila Adlparvar: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Khoy Branch, Islamic Azad University, Khoy, Iran.
(Email: Adlparvar@iaukhoy.ac.ir)